



سال هفتم، شماره ۲، پیاپی ۲۳ تابستان ۱۴۰۳

www.qpjournal.ir

ISSN : 2783-4166

کارکرد اسطوره‌های عصا در حماسه‌های ملی ایران و جهان

دکتر رامین محرمی^۱، ثریا کریمی^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۵/۳۱ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۲/۰۷/۳۱

نوع مقاله: پژوهشی

(از ص ۸۳ تا ص ۱۰۹)

doi [10.22034/CAAT.2024.199077](https://doi.org/10.22034/CAAT.2024.199077)

چکیده

متون حماسی، کارنامه‌ی ادبی ملت‌ها و اندیشه‌ی اسطوره‌ای مردمان سرزمین‌های مختلف است که به تعبیر یونگ «ضمیر ناخودآگاه جمعی» ملت خوانده می‌شود. برخی از ابزارهای اسطوره‌ای در متون حماسی علاوه بر کارکرد اصلی خود، ویژگی‌هایی فراتر از سرشت طبیعی خود و نقشی نمادین دارند. در این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی، کارکرد اسطوره‌های عصا در متون حماسی ایران و جهان بررسی و تحلیل شده است. نتایج حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد که عصا در متون حماسی ملی ایران به عنوان یکی از لوازم بایسته‌ی پادشاهی نقش زیادی ندارد در حالی که در نگاره‌های شاهان ایران باستان، نماد قدرت و مشروعیت آن‌ها قلمداد می‌شود. به نظر می‌رسد: گرز در شاهنامه همان کارکرد عصا را دارد. برخلاف حماسه‌های ملی ایران در متون حماسی ملل جهان، عصا یا چوبدستی شاهی یکی از ابزارهای نمادین خدایان و الهگان، پادشاهان، پهلوانان، قاضیان و کاهنان به شمار می‌رود و در آیین بار و سوگند کارکرد بنیادین و اسطوره‌ای دارد. عصا در حماسه‌ها خاصیت جادویی هم دارد و الهه‌ها با عصا به تبدیل صورت و پیکر می‌پرداختند. خاصیت نیروبخشی، پیشگیری از نبرد، کمک به پیروزی در نبرد، نشان دادن قدرت و کمال پختگی از موارد دیگر کاربرد عصا در حماسه‌های ملی ایران و جهان است.

واژه‌های کلیدی: اسطوره، عصا، حماسه‌های ملی، حماسه‌های جهان.

۱. استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران. (نویسنده مسئول) //

moharami@uma.ac.ir

۲. دانش‌آموخته گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران. //

sorayakarimi087@gmail.com



۱. مقدمه

اسطوره به نوعی گویای فرهنگ و جهان‌بینی مردمان باستان است که مردمان آن روزگار با حرمت و قداست ویژه‌ای به آن می‌نگریستند و جریان زندگی خود را بر مبنای این اساطیر تنظیم و استوار می‌کردند. در زمان‌های گذشته، اسطوره‌ها از ارزش و اهمیت خاصی برخوردار بودند؛ ولی بر اثر گذشت زمان و دگرگونی‌های جامعه در طول تاریخ، اسطوره‌ها نیز دگرگون شده‌اند. این دگرگونی‌ها با دستیابی بشر به مجهولات ذهنی خود بیشتر شد و دایره اسطوره را تنگ‌تر کرد. به دلیل اینکه اسطوره‌ها در سالیان دور و پیش از اختراع خط به نگارش درآمده و به صورت شفاهی، سینه به سینه نقل شده و برخی از آن‌ها از جامعه‌ای به جامعه دیگر نیز منتقل شده است؛ در این میان اسطوره‌های مشترکی وجود دارد که در میان ملل مختلف یکسان است؛ ولی در طول زمان در بین اسطوره‌های ملل، یا اسطوره‌ی یک ملت، تغییراتی به وجود آمده است. این تغییرات و تفاوت‌ها را می‌توان ناشی از مقتضای فرهنگی، اجتماعی و جغرافیایی دانست.

اسطوره و حماسه رابطه تنگاتنگی با هم دارند: حماسه، زاییده اسطوره است و اسطوره به مامی پرورنده شباهت دارد که حماسه را می‌زاید و آن را در دامن خویش می‌پرورد و می‌بالاند. حماسه راستین و بنیادین تنها از دل اسطوره بیرون می‌آید و در فرهنگ و ادب مردمانی دارای تاریخ کهن و اسطوره‌ای دیرینه پدیدار می‌شود (کزازی، ۱۳۷۶: ۵۸).

یکی از موارد مشترک در حماسه‌ها، ابزار و اشیای اسطوره‌ای است. مقایسه حماسه‌های ملل مختلف نشانگر آن است که ابزارآلات و اشیای اسطوره‌ای مشترکی در اساطیر ملل وجود دارد و نقش این ابزارهای فانتزی-اسطوره‌ای در ترسیم و بازسازی ساختار اجتماعی جوامع کهن برجسته و مهم است. این ابزارها علاوه بر کارکرد اصلی خود، همچون یک نشانه و علامت خاص نیز کاربرد دارند و دارای ویژگی‌ها و مختصاتی هستند که از سرشت طبیعی خود فراتر می‌روند؛ برخی از آن‌ها همانند رزم‌ابزار به کار گرفته می‌شود؛ ولی مفاهیمی غیر از ابزار جنگ را نیز در خود



دارند و هویت و فرهنگ یک قوم و ملت را نشان می‌دهند. از جمله این ابزارها و اشیای اسطوره‌ای می‌توان به عصا و چوب‌دستی شاهی اشاره کرد.

بررسی ابزارهای اسطوره‌ای در متون حماسی حائز اهمیت است؛ به این دلیل که همسانی‌های اسطوره‌ای ملل را آشکار می‌کند و از سرچشمه ناخودآگاه ذهنی بشر پرده برمی‌دارد. در این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی، متون حماسی ملی ایران (شاهنامه، گرشاسپ‌نامه، بهمن‌نامه، فرامرزنامه، جهانگیرنامه، برزنامه و داستان کک کوهزاد) و متون حماسی جهان (گیلگمش، ایللیاد، ادیسه، انه‌اید، حماسه‌های هندی و بابلی) بررسی و وجوه تشابه و تمایز این ابزار اسطوره‌ای در این متون حماسی تبیین می‌شود.

۱-۱. پیشینه پژوهش

دو پژوهش در حوزه جایگاه اسطوره‌ای و دینی و عرفانی عصا به نگارش درآمده است؛ ولی به صورت مطلق بر روی متون حماسی ایران و جهان نپرداخته‌اند. حیدری و همکاران در مقاله‌ای با عنوان «بررسی جایگاه و نقش عصا در اساطیر و ادیان» (۱۳۹۷) کارکرد عصا را در بخش‌های اساطیری و دینی و عرفانی تبیین کرده‌اند. تفاوت این مقاله با پژوهش حاضر در این است که در آن نگاهی اجمالی به متون اساطیری شده است و در بخش دینی و عرفانی به همسانی‌های کارکردها اشاره کرده‌اند؛ ولی در پژوهش حاضر علاوه بر بررسی شاهنامه و دیگر حماسه‌های ملی، حماسه‌های جهان از جمله: حماسه‌های یونانی، سومری، رومی، بابلی، هندی نیز با توجه به متون حماسی توصیف و تحلیل شده‌اند. کاویانی پویا و امیری زرنند نیز در «عصا و جایگاه نمادین آن در فرهنگ‌ها و باورهای باستانی» از دیدگاه تاریخی به جایگاه عصا در تمدن‌های باستانی نگریسته‌اند که حماسه‌های جهان در این پژوهش بررسی نشده است.

۲. مبانی نظری

۲-۱. حماسه و ارتباط آن با اسطوره



حماسه واژه‌ای عربی از مادهٔ حماس است که بر معانی دلآوری، شجاعت و صلابت در امر دین و جنگ اطلاق می‌شود (طریحی، ۱۳۶۷، ۴: ۶۳). حماسه نوعی از اشعار وصفی به شمار می‌رود که مبتنی بر توصیف اعمال پهلوانی، افتخارات، مردانگی‌ها و بزرگی‌های قومی و فردی است به صورتی که شامل مظاهر مختلف زندگی آن‌ها می‌شود (صفا، ۱۳۳۳: ۳) ذبیح‌الله صفا لازمهٔ منظومهٔ حماسی را تنها جنگ و خونریزی نمی‌داند؛ از دیدگاه او منظومهٔ حماسی کامل آن است که در عین توصیف پهلوانی‌ها و مردانگی‌های قوم، نمایندهٔ آرا و عقاید و تمدن او نیز باشد و این ویژگی در همهٔ منظومه‌های حماسی مهم جهان وجود دارد. همچنین حماسه تجلی‌گاه تمدن یا بخشی از تمدن یک ملت در لحظه‌ای است که به وجود می‌آید یا در حال وجود یافتن است (همان: ۹-۱۰).

حماسه از چهار اصل نشأت می‌گیرد: تاریخ، زندگی فردی، تخیل محض و روایات جاری کتبی و شفاهی شامل قصه و اسطوره از هر نوع (خالقی مطلق، ۱۳۸۸: ۱۱۳). بدین ترتیب می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که حماسه از ترکیب چند عنصر تشکیل می‌شود که اسطوره‌ها و مایه‌های اساطیری یکی از آن‌هاست (همان: ۱۰۵). به دلیل اهمیت و تشخص بیشتر این عامل در کنار عوامل سازندهٔ دیگر همچون فولکلور، افسانه، تاریخ و امثال این‌هاست که بعضی از پژوهشگران حماسه را صورت تغییر یافتهٔ اسطوره و زاییده از بطن آن دانسته‌اند (بهار، ۱۳۷۴: ۱۳۰ و ۷۷). به عقیدهٔ بهار، در کنار اسطوره‌های اقوام، داستان‌های حماسی و پهلوانی و افسانه‌ها قرار دارد. حماسه‌ها که از سنتی شفاهی نشأت گرفته‌اند؛ مدعی بازگویی حقایق حوادث گذشته یک قوم یا ملت هستند. حماسه‌ها از نظر بازگویی حقایق حوادث گذشته با اسطوره‌ها شباهت دارد (همان، ۱۳۹۱: ۳۷۳). حماسه همانند اساطیر به طور معمول نقشی ایدئولوژیک، اخلاقی و رفتاری در جامعه است و بسیاری از کهن‌نمودگان فرهنگی جامعهٔ خود را به همراه دارد و می‌تواند این کهن‌نمودگان فرهنگی را با نقش ایدئولوژیک اخلاقی که دارند به صورت غیرمستقیم و مستتر در داستان‌های خود در طول سالیان طولانی در جوامع سنتی انتقال دهد و بدین روی دارای خویشکاری است. بدین صورت می‌توان از ارتباط نزدیک بین حماسه و اسطوره سخن گفت؛ بسیاری از خدایان اقوام کهن به صورت شاهان



و پهلوانان در حماسه‌ها ظاهر می‌شوند و بسیاری از پهلوانان و شاهان کهن بزرگ یک قوم در اسطوره‌های آن قوم به صورت خدایان پدیدار می‌شوند (همان: ۳۷۴).

دلایل اصلی کلی تبدیل اسطوره به حماسه بر پایه روایات و منابع ایرانی را می‌توان این موارد ذکر کرد: «۱- حرکت فکری بشر از روزگار اسطوره زیستی/ باوری به دوران اسطوره پیرایی و در نتیجه آن، درآمدن اساطیر به قالب‌های خردپذیرتر ۲- عصر پهلوانی ملت‌ها و گزارش روایات و معتقدات اساطیری بر پایه پسندها و نگرش‌های طبقه جنگجویان ۳- جابه‌جایی مکان نقل یک داستان یا رواج یک باور و اسطوره و دگرگونی‌های ناشی از آن در داستان‌های حماسی متأخرتر ۴- تصرفات و دخالت‌های راویان به هنگام نقل روایات (آیدنلو، ۱۳۸۵: ۱). ده نوع تغییر نیز در تفاوت و رابطه میان اسطوره و حماسه و یا اینکه در تبدیل اسطوره به حماسه قابل ذکر است: «۱- محدودیت زمانی ۲- حد مکانی ۳- کاهش صبغه قدسی و مینوی (زمینی شدن) ۴- جابه‌جایی یا دگرگونی ۵- شکستگی ۶- انتقال ۷- قلب یا تبدیل ۸- ادغام یا تلفیق ۹- حذف ۱۰- فراموشی» (همان: ۲).

۳. بحث و بررسی

۳-۱. عصا یا چوبدستی شاهانه

۳-۱-۱. از لوازم خدایان و الهه‌ها

عصا یا چوبدستی یکی از ابزارهای خدایان به شمار می‌رود که دارای نیرو و قدرت فراطبیعی است. مجسمه‌سازان زئوس، تواناترین خدایان را به سیمای مردی تصویر کرده‌اند که بر روی تختی نشسته و چوبی در دست دارد که به منزله صاعقه است به این دلیل که مردم یونان صاعقه را یک قسم تیر می‌دانستند (هومر، ۱۳۸۷: ۵۴۰). هرا، همسر زئوس و الهه آسمان و ماه را به شکل ملکه‌ای نشان داده‌اند که بر تختی نشسته یا بر گردونه‌ای سوار است و به یک دست او چوبی هست و بر بالای آن چوب، فاخته‌ای دیده می‌شود (همان: ۵۴۱). هرمس را علاوه بر خدای باد، خدای تندرستی و خدای رؤیاها نیز می‌گفتند و معتقد بودند: چوبک زرینی به دست دارد و ارواح را به دوزخ می‌برد (همان:



۵۴۴). در بخش‌های ادیسه، هرمس در حالی که چوبدست زرین به دست دارد؛ توصیف می‌شود (همان، ۱۳۷۸: ۸۲ و ۱۶۶ و ۱۶۷). در اساطیر یونان هادس یا خدای مردگان را بر روی تختی مجسم کرده‌اند که بالاپوشی در بر دارد و چوبدستی به دست اوست (همان، ۱۳۸۷: ۵۴۸). آتنه هم چوبدستی به دست تصویر شده است (همان، ۱۳۷۸: ۲۲۰). زمانی که تتیس به دیدار هفائستوس می‌رود؛ او از کوره آهنگری دست می‌کشد و چوبدست گران خود را برمی‌دارد و به نزد تتیس می‌رود (همان، ۱۳۸۷: ۴۰۳). در انه‌اید، ائولی، سرزمین طوفان‌هاست؛ سرزمینی که تندبادهای سرد و سرکش از آن برمی‌خیزند و در آن می‌توفند و ائول بر فراز ستیغ بلندترین تخته‌سنگ، چوگان فرمانروایی در دست، طوفان‌ها و تندبادهای پربانگ را در مفاک‌های سیاه در زیر توده‌ای گرانبار از کوهساران بلند دربند کشیده و به فرمان خود نگه می‌دارد (ویبزیل، ۱۳۹۰: ۲۲) ژنون با خواهش و لابه از ائول درخواست می‌کند که لگام از بادها برگیرد تا ناوگان ترواییان را در دریا فرو برد. ائول تمامی آنچه را از آن برخوردار است از جمله: پادشاهی، چوگان فرمانروایی، مهر و نواخت ژوپیتتر، بالینی که در میهمانی خدایان بر آن می‌آراند و چیرگی و قدرتش بر طوفان‌ها و تندبادهای را در گرو او می‌نهد و به هنگام گفتن این سخنان به کمک نیزه آهنین خود بر دیواره کوه میان‌تهی می‌کوبد و بادها آسیمه و دمان به بیرون می‌تازند (همان: ۲۳). نپتون، برادر ژنون که نیرنگ و خشم خواهرش را می‌شناسد اوروس و باد باختر را پیش خود می‌خواند تا از جانب او به پادشاه خود بگویند که سرنوشت، فرمانروایی بر دریاها و نیزه هراس‌انگیز سه شاخه را به نپتون ارزانی داشته است نه به او (همان: ۲۵). بدین ترتیب می‌توان چوگان فرمانروایی یا نیزه آهنین را از لوزام پادشاهی ائول و نپتون برشمرد که از ملزومات آن‌ها بوده است. در ادیسه نیز پوزئیدون، لرزاننده زمین، با سه شاخه‌ای که در دست دارد دریا را زیر و زبر می‌کند. او برای گرفتاری اولیس همه توفان‌ها و بادهای گوناگون را برمی‌انگیخت و زمین و دریا را با هم از ابر تار کرد (هومر، ۱۳۷۸: ۸۸). گفتنی است که نپتون در اساطیر رومی با پوزئیدون در اساطیر یونانی قابل تطبیق است. در اساطیر هند این نیزه



سه شاخ را سلاح شیوا دانسته‌اند (شایگان، ۱۳۸۹: ۲۵۴) نیزه یا عصای سه شاخه شیوا اشاره به سه جوهر متشکله جهان یعنی صفات ایجاد و بقا و فنای او دارد (همان: ۲۵۶).

چوبدستی خدایان و الهه‌ها در حماسه‌ها خاصیت جادویی دارد؛ چنانکه در حماسه گیلگمش، الهه‌ی ایشتر، خاتون خدایان گله‌بان را با چوبدستی خود می‌نوازد و به گرگی تبدیل می‌کند (گیلگمش، ۱۳۸۲: ۵۴). نمونه‌ای دیگر از خاصیت جادوگری چوبدستی ایشتر آن است که او ایشولانو، پدر باغ آسمانی خود را با چوبدستی تبدیل به دلالو (قورباغه) می‌کند و جایگاه او را پارگین منزل می‌کند و دیگر نمی‌تواند به معبد صعود کند و به باغ برگردد (همان). در ایلید نیز چوبدستی هرمس چشمان آدمی‌زادگان را می‌نوازد؛ آن‌ها را به خواب فرو می‌برد یا کسانی را که در خواب سنگین فرو رفته‌اند بیدار می‌کند (هومر، ۱۳۸۷: ۵۱۴). چوبدستی هرمس «سریسه» نام دارد که چوبی سحرانگیز بود که علاوه بر خواب یا بیدار کردن، مسخ هم می‌کند (همان: ۵۴۳). در ادیسه نیز هرمس یا آگریفونت پیامبر موقعی که می‌خواهد به نزد کالیپسو برود ابتدا پای‌افزار آسمانی خود را می‌پوشد و سپس چوبدستی خود را به دست می‌گیرد. این چوبدستی همان خاصیت افسون در ایلید را دارد؛ چوبی که اگر بخواهد با آن چشم مردم را می‌خواباند و دیگران را از خواب بیدار می‌کرد (هومر، ۱۳۷۸: ۸۱). علاوه بر این، هرمس با این چوبدستی زرینش روان افراد را به سمت دوزخ نیز راهبری می‌کرد (همان: ۳۹۹-۳۹۸). در یک مورد نادر در ایلید از چوبدستی هرمس با عنوان «چوبدستی صلح‌جویی» یاد شده است؛ در بخشی از این کتاب، هومر به معرفی اجملی سرکرده‌های سپاه می‌پردازد: راهنمای دسته دوم اودور پسر پولیمل مهربان، زاده‌ی فیلاس است. هرمس این زن را در میان دسته خوانندگان الهه‌ای دید که کمان زرینش در میان شکارهای پریها می‌درخشید؛ دل‌داده‌ی زیبایی او شد و با چوبدستی صلح‌جویی خود به ساختمان بلند کاخی رفت و اودور نتیجه آن است (هومر، ۱۳۸۷: ۳۴۹).

در اساطیر بابلی نیز مردوخ را با هاله‌ای گرد سر، گرز جنگی در دست راست و عصای صلح در دست چپ تصویر کرده‌اند (ساندرز، ۱۳۷۳: ۱۵۰)؛ (همان: ۱۵۲). چوبدستی سیرسه نیز در ادیسه خاصیت جادویی دارد؛ چنانکه



سیرسه چوبدستی خود را به یاران اولیس می‌زند و آن‌ها را به خوک نه ساله پیکرگردانی می‌کند (هومر، ۱۳۷۸: ۱۶۶-۱۶۵). نمونه‌ی دیگر از اعمال خارق عادت چوبدستی در تبدیل صورت اولیس مشهود است «آتنه چوبدست خود را بر او زد. پوست زیبای او را بر روی اندام سبک‌خیزش چین‌دار کرد؛ موهای زیرینش را از سرش فرو ریخت؛ پوست مرد بسیار پیری را بر همه‌ی اندام‌های او گذاشت و دیدگانش را که از آن پیش آن همه زیبا بود تار کرد؛ به جای تن‌پوشش، ژنده‌ای فرسوده و نیم‌تنه‌ای ستبر از هم گسیخته و چرکین، که از دودهای انبوه آلوده شده بود بر تن او انداخت. پوست فراخ گوزن تندروی را بر او پوشانید. سپس چوبی و چننه‌ای ناهنجار و پر از سوراخ با ریسمانی به جای جامه‌بند به او داد» (همان: ۲۲۷-۲۲۶). آتنه زمانی که اولیس را برای دیدار فرزندش تلماک به حالت اول خود برمی‌گرداند؛ چوبدست زرین خود را به او می‌زند (همان: ۲۷۰-۲۷۱). در نمونه‌ی دیگر نیز آتنه چوبدستی خود را به اولیس می‌زند و او را به شکل پیرمردی درمی‌آورد و جامه‌ی بی‌ارزشی بر پیکر او می‌پوشاند تا شناخته نشود (همان: ۲۷۹)؛ بنابراین خدایان و الهه‌ها با این ابزار توانایی آن را داشتند که شخص را به صورت دوره‌گرد یا مرد جوان با جامه‌ی مناسب درآورند؛ زیرا آنان را خدایان آسمان پهناور می‌دانستند؛ برای همین برای آن‌ها آسان بود که فروغ زیبایی یا زشتی را به آدمی‌زاد بدهند. بدین ترتیب این نمونه‌ها حاکی از آن است که خدایان و الهه‌ها این چوبدستی جادویی را همراه خود داشتند و با آن تبدیل صورت و پیکر انجام می‌دادند. خاصیت جادویی این ابزار در داستان حضرت موسی هم به وضوح دیده می‌شود؛ چنانکه عصای آن حضرت به اژدها تبدیل می‌شود.

یکی دیگر از کاربردهای عصای خدایان، خاصیت نیروبخشی آن در حماسه‌های جهان است؛ پوزئیدون با چوبدستی خود به دو برادر آژاکس می‌زند؛ نیروی آسمانی در تمامی اندامشان پراکنده می‌شود؛ پاهایشان سبک‌تر و دست‌هایشان دلیرتر می‌گردد (همان، ۱۳۸۷: ۲۸۴). بدین ترتیب قدرت و نیروی باطنی از جانب خدایان با عصا به زمینیان منتقل می‌شود.



از موارد دیگر کاربرد عصا، پیشگیری از نبرد است؛ ایدئوس و تالتیبوس دو پیک از فرستادگان زئوس و آدمیان را یکی از سوی مردم تروا و دیگری از سوی مردم آخایی آمده بودند؛ چوبدستی خود را در میان آژاکس و هکتور نگاه می‌دارند و از آنها می‌خواهند تا از سرسختی در نبرد دست بردارند (همان: ۱۷۵).

بی‌احترامی به چوبدستی خدایان عواقب جبران‌ناپذیری را به دنبال داشته است؛ دیومد به گلوکوس، پسر هیپولوک، می‌گوید که اگر تو از خدایان هستی بدان که من با خدایان ستیزه نمی‌کنم. لیکورگ بی‌خرد پسر درياس با ایشان که درافتاد؛ روزگارش بسیار زود به پایان رسید. او بر فراز کوه مقدس نیسا، دایگان دیونیزوس (خدای شراب) را که نوشخواری برپا کرده بودند؛ دنبال کرد. چوبدستی او را که این شاهزاده مردم‌کش به آن ضربت زد؛ از دستش افتاد. دیونیزوس گریخت و خود را به دریایی انداخت تا اینکه تتیس او را در میان بازوان لرزان‌ش گرفت. خدایان به این شاهزاده با دلی آزرده نگریستند تا اینکه پسر کروئوس او را نابینا کرد و همه خدایان او را از جایگاه آدمیان راندند (همان: ۱۵۳).

۲-۱-۳. از ابزار پادشاهان

در حماسه‌های ایران و جهان، پادشاهان به تبعیت از خدایان صاحب ابزارها و اشیایی هستند که صرفنظر از کارکرد اصلی خود، نشانه خدایی و پادشاهی محسوب می‌شوند و گاه بر معانی مختلف دیگر نیز دلالت می‌کنند. در نندیداد درباره جمشید آمده است: اهورامزدا از جمشید می‌خواهد که به آبادانی جهان همت گمارد و آن را فزونی بخشد و سالار و نگاهبانی جهان را بر عهده بگیرد. جمشید به این شرط می‌پذیرد که در دوران پادشاهی او باد گرم، باد سرد، بیماری و مرگ رخ ندهد. اهورامزدا دو ابزار به او می‌دهد: یکی انگشتری زرین و دیگری عصای سرتیز که به زر گرفته بود. زمانی که از شهریاری جمشید، سیصد زمستان سپری می‌شود؛ اهورامزدا جمشید را آگاه می‌کند که زمین از چهارپایان کوچک و بزرگ، آدمیان، سگان، مرغان و آتش‌های سوزان پر شده است. آن‌گاه جمشید رو به سوی جنوب، به سمت روشنایی و راه خورشید می‌رود و زمین را با انگشتری زرین به حرکت درمی‌آورد و با عصای



سرتیز خود سوراخ می‌کند و این‌گونه می‌گوید: ای سپندارمذ (امشاسپند نگاهبان زمین و دختر اهورامزدا) فراخ و دراز شو تا بتوانی چهارپایان کوچک و بزرگ و آدمیان را بر خود جای دهی و جم زمین را یک سوم بیش از آنچه بود، بزرگ‌تر و فراخ‌تر ساخت. بعد از ششصد زمستان و نهصد زمستان دیگر از شهریاری جمشید، این ماجرا به همین شیوه تکرار می‌شود و زمین را دو سوم و سه سوم فراخ می‌سازد (اوستا، ۱۳۸۵: ۶۶۵-۶۶۹). نکته مهم درباره عصای شاهانه آن است که پادشاهان از جانب خدایان صاحب آن می‌شدند؛ چنانکه اهورامزدا نیز آن را به جمشید می‌دهد. عصای شاهی آگامنون را هفائستوس صنعتگر برای زئوس، فرمانروای آسمان‌ها، ساخته بود. زئوس آن را به هرمس، پیام‌آور خدایان و پلوپس آن را از دست هرمس پذیرفته و به آتره، پادشاه توانا، تقدیم کرده بود و آتره نیز در هنگام مرگ آن را به فرزند خود، تیست (برادر آگامنون)، واگذار کرده و تیست هم آن عصا را به آگامنون سپرده بود تا به وسیله آن بر سراسر آرگوس و جزایر بسیار فرمانروایی کند (هومر، ۱۳۸۷: ۶۲). چوبدستی پروتوس پادشاه را نیز که مردم آرگوس را به فرمان در می‌آورد؛ زئوس به او داده بود (همان: ۱۵۴). در ایلید به صورت مکرر به اصالت این چوبدستی اشاره شده است: دیومد، از سرکردگان آخایی، نیز به آگامنون می‌گوید: «زئوس چوبدستی به تو داد و تو را بر همه شاهان برتری بخشید» (همان: ۲۰۲). نستور هم خطاب به آگامنون می‌گوید: تو بر مردم بسیاری فرمانروا هستی و زئوس چوبدست و آیین‌ها را به دست تو سپرده است تا نگران نیک‌بختی آن‌ها باشی (همان: ۲۰۳). آگامنون در هنگام سخن گفتن به این عصا تکیه می‌کرد، و آن را ملازم خود می‌داشته است (همان: ۳۰۹). زمانی که زئوس به خواهش تیتیس رؤیایی فریبنده را به بالین آگامنون می‌فرستد تا او را وادار کند تا با همه سپاهیان یونان دست به جنگی خونین بزند. او بعد از بیداری جامه و پای‌افزار برتن می‌کند و شمشیرش را به دوش می‌اندازد و «چوبدستی تباه‌ناشدنی» نیاکان را برمی‌دارد و برای ریزنی با مردم آخایی رهسپار می‌شود (همان: ۶۰)؛ بنابراین عصای شاهی آگامنون با صفات «تباه‌ناشدنی» و «جاودانی» عطایی از جانب زئوس است.



در کل می‌توان گفت که در حماسه‌های ملی ایرانیان، مراسم تاج‌گذاری و بر تخت نشستن پادشاهان انجام می‌شود در حالی که در حماسه‌های جهان پادشاهان عصا، چوبدستی و یا چوگان شاهی را در دست می‌گیرند؛ در آن‌ها در توصیف مراسم کاخ شاهی لورانت پیکوس این‌گونه آمده است: «بر بنیاد کرداری بشکوه، هر نو پادشاهی در آن کاخ، چوگان شاهی را به دست می‌گرفت و می‌فرمود تا نخستین تبرهای زیورینه را که نشانه سروری و خواجگی بود، در برابر او ببرند» (ویرژیل، ۱۳۹۰: ۲۲۸). انه و سپاهیان تروایی بعد از اینکه به کرانه‌ی تیر می‌رسند برای شناختن شهر، مرزهای کشور و کناره‌های دریا پراکنده می‌شوند؛ آن‌ها همچون پیامبران، چوبدستی در دست دارند؛ همانند پیامبر آشتی، شاخه‌ای از زیتون (همان: ۲۲۷). باز در بخش‌های پایانی آن‌ها زمانه‌ی که لاتینوس در مقابل آن سوگند یاد می‌کند که ایتالیایی‌ها رشته همبستگی با انه و یارانش را از هم نگسلند؛ سخن خود را در راستی و درستی به چوگان فرمانروایی خود همانند می‌کند که در سوی راست او جای دارد. چوبدستی که بعد از آن که در جنگل از تنه و پایه محکمش بریده شده است؛ دیگر شاخه‌هایی با برگ‌های سبک و نغز نمی‌رویانند و سایه‌ای نمی‌گسترند؛ او دیگر مادری ندارد و با تیغ، گیسوان و بازوانش را از دست داده است: این چوب‌پاره که پیش از این درخت بوده است؛ امروز هنرمند آن را در چنبری مفرغی و زیبا، به بند کشیده است؛ تا نشانه‌ی پادشاهی باشد (همان: ۳۹۵).

به نظر می‌رسد گرز در شاهنامه همان کارکرد عصا را دارد؛ چنانکه درباره بر تخت نشستن کیخسرو و فریدون آمده است:

جهانجوی بر تخت زرین نشست / به سر برش تاجی و گریزی به دست

(فردوسی، ۱۳۶۹، ۲: ۴۶۴)

شهنشاه بر تخت زرین نشست / یکی گرزۀ گاو پیکر به دست

(همان، ۱۳۷۳، ۴: ۳۴۹)

دگر آفرین بر فریدون برز / خداوند تاج و خداوند گرز



(همان، ۱۳۶۶، ۱: ۱۴۳)

چهارم به تخت مهی برنشست یکی گرزۀ گاوپیگر به دست

(همان، ۱۳۶۹، ۲: ۲۳۷)

نکته جالب توجه درباره‌ی کاربرد این ابزار در سنگ‌نگاشته‌های باقی مانده از دوران هخامنشیان است؛ یکی از این سنگ‌نگاشته‌ها درباره‌ی آیین بار داریوش اول است که در نتیجه‌ی حفاری‌های هیأت آمریکایی در سال ۱۹۳۶م در محل گنج‌خانه‌ی تخت جمشید کشف شده است. در این تصویر داریوش با جامه‌ی گشاد و چین‌دار بر تخت نشسته و کمربندی به میان بسته است و کلاه بلند معروف به کیداریس یا تیارا بر سر دارد. در دست راست پادشاه عصای بلند شاهی قرار دارد که سر آن دارای لوله‌ای از زر است و در دست چپ او گل نیلوفری با ساقه‌ی بلند و دو غنچه در راست و چپ دیده می‌شود (خالقی مطلق، ۱۳۸۸: ۱۸۷). همان‌گونه که مشهود است عصای پادشاهی بلند بوده و با قبه‌ی مدوری که به وسیله‌ی یک حفره‌ی بزرگ گرد بر نوک عصا نصب می‌شده است. اگر پادشاه در حال ایستاده باشد این عصا به صورت نسبی، مقابل چشم او می‌رسد. در نقوش دیگر همیشه شاه این عصا را در دست دارد و نشانه‌ی قدرت و پادشاهی و برتری مقام پادشاهی اوست (بهنام، ۱۳۴۶: ۱۷)؛ بنابراین در تصاویر مربوط به سنگ‌نگاشته‌های دوران هخامنشیان و توصیف بخش پایانی آن‌ها، چوگان شاهی در دست راست پادشاه قرار داشت. گذشته از جزئیات دیگر این سنگ‌نگاشته، در پشت پادشاه واقع در سمت راست آن، خشایارشا ایستاده است و جامه و آرایش صورتی همانند پادشاه دارد؛ ولی با این تفاوت که تنها در دست چپ او گل نیلوفر به همان اندازه و غنچه وجود دارد (خالقی مطلق، ۱۳۸۸: ۱۸۸) بدین ترتیب ولیعهد عصای پادشاهی نداشته است. در آیین بار دربار عباسی نیز در برخی از آیین‌ها این ابزارها مشهود است؛ خلیفه الطائع به منظور اعطای لقب تاج‌الملة به عضدالدوله با جامه‌ی سیاه و کلاه بلندی بر سر و قضیب یا عصای بلند در دست گرفته شده در حالی که شمشیر پیامبر را بر کمر بسته و بر بالشی خز سیاه زرباف تکیه کرده است (خالقی مطلق، ۱۳۸۸: ۲۱۱-۲۱۲).



در اساطیر بابلی نیز زمانی که مردوخ به عنوان شه‌ریار کیهان تعیین می‌شود عصای سلطنتی در اختیار او قرار می‌گیرد (ساندرز، ۱۳۷۳: ۱۴۰)؛ بنابراین در اساطیر بابلی نیز علاوه بر اینکه مردوخ جامه شه‌ریاری به تن می‌کند و عصای سلطنت و اورنگ و جنگ‌افزار به او می‌دهند (همان: ۱۴۱).

عصای شاهی یا عصای سلطنت از نظر ارج و مقام از دیگر عصاها برتر و والاتر بوده است؛ نستور خطاب به آخیلوس می‌گوید: افتخار شاهی که عصای سلطنت دارد و پیروزمندی را زئوس نصیب او کرده است؛ با آن تو یکسان نیست (هومر، ۱۳۸۷: ۴۶). بدین صورت از حماسه‌ی ایلپاد برمی‌آید که همه شاهان، عصای شاهی داشتند؛ زمانی که آگاممنون رؤیای زئوس را بازگو می‌کند؛ نستور، فرمانروای سرزمین شنزار پیلوس، در میان انجمن سخن می‌گوید: «همه شاهان که عصای شاهی به دست داشتند از این شبان قوم خود فرمان پذیرفتند» (همان: ۶۱). آنان شاهان را پرورده زئوس می‌دانستند (همان: ۷۲). در ادیسه نیز عصا جزو لوازم شه‌ریاری است؛ آتنه خطاب به زئوس می‌گوید: «ای زئوس پدر ما، و شما ای خدایان نیک‌بخت، از این پس هیچ شاهی که عصای شه‌ریاری به دست دارد به آرامش و نکویی نخواهد گرایید...» (هومر، ۱۳۷۸: ۷۹). نکته قابل ذکر در ادیسه آن است که هومر در مواردی که از شاهان سخن می‌گوید؛ با این صفت «شاهانی که چوبدستی شاهی دارند» را از دیگران متمایز می‌کند (همان: ۷۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱). در واقع این چوبدستی به نوعی مشروعیت شاهی آن‌ها را نشان می‌دهد. هر فردی که این چوبدستی را در دست می‌گرفت نیرو و قدرت فراطبیعی به دست می‌آورد و سخنش مورد قبول همگان واقع می‌شد؛ آن هنگام که آگاممنون برای آگاهی از نظر مردم برخلاف رؤیای کاذبه به مردم می‌گوید که یونانیان از تروا دست بشویند و به کشور خود بازگردند. مردم در پی بازگشت آماده می‌شوند. اولیس برای منصرف کردن مردم «عصای جاودانی» را که از نیاکان به زاده آتره رسیده است؛ می‌گیرد و عصا در دست به سوی کشتی‌های مردم آخایی می‌رود و آن‌ها را از حرکت باز می‌دارد (همان: ۶۴-۶۵). اولیس اگر با جنگجویی گمنام برخورد می‌کرد که با صدای بلند یارانش را به بازگشت و گریز می‌خواند؛ با عصایی که در دست داشت او را می‌زد و با او به عتاب سخن می‌گفت که باید یک فرد،



سالار و یک فرد شاه باشد و آن هم کسی که زئوس عصای شاهی و حق داوری را که نشانه فرمانروایی است به او عطا کرده باشد (همان: ۶۵). اولیس در ادامه این ماجرا، ترسیت را که در حق آگاممنون گستاخی می‌کند؛ با عصای شاهی پشت و شانه‌های او را می‌کوبد و از برخورد عصای زرین شاهانه برجستگی‌های خون‌آلود در پشتش پدید می‌آورد (همان: ۶۷). پیام شاه بعد از عتاب و ناسزاگویی با گروهی از مردم تروا با چوبدستی خود آن‌ها را از خود دور می‌کند و آن‌ها نیز به آشفتگی او پی می‌برند و از آنجا می‌روند (همان: ۵۱۱).

می‌توان گفت که عصای سلطنت در آثار هومر که از طرف زئوس عطا می‌شده شکل تجسم یافته‌ی فرّ ایرانیان بوده است که شاهان به کمک آن به فرمانروایی و حکمرانی خود مشروعیت می‌بخشیده‌اند (غلامپور دهکی، ۱۳۹۴: ۲۷۲). در ایلید آن هنگام که اولیس همراه با منلاس به خاطر هلن به یونان می‌رود؛ او را با چوبدستی تصویر کرده‌اند. «چون اولیس خردمند به نوبت خویش برمی‌خواست، نخست مانند آنکه تازه‌کار و بی‌هنر باشد، آرام می‌ماند، دیدگان را به زیر می‌انداخت، بر زمین می‌دوخت، چوبدستی خویش را بدین سوی و آن سوی نمی‌برد و آن را نمی‌جنباند: گویا مرد اندیشمندی بود...» (هومر، ۱۳۸۷: ۹۳). همان‌گونه که آگاممنون برای سخنرانی در میان مردم با عصا یا چوبدستی زرین خود داد سخن می‌دهد؛ اولیس نیز برای تحریض مردم آخایی برای ادامه نبرد، در حالی که عصای شاهانه آگاممنون را دست داشت، آن‌ها را مجاب می‌کند (همان).

این عصا به صورت موروثی در اختیار شاهان قرار می‌گرفت؛ در بخش‌هایی از ایلید، آتنه (دختر زئوس، پروردگار تباهی و گمراهی) به زئوس می‌گوید که آدمی‌زاده نام‌آوری که بر مردم آرگوس فرمانروایی خواهد کرد؛ به جهان آمده است؛ همان اوریسته (پادشاه میسن) است؛ چون از بازماندگان توست؛ پس سزوار آن است که چوبدستی شاهان آرگوس را بر دست گیرد (همان: ۴۱۴). در انه‌اید ژنون، الکتوی دیو را از دوزخها فرا می‌خواند و او آماتا را برمی‌آشوبد تا در چهره زنی فرتوت که کاهن ژنون بوده است، به نزد تورنوس برود و این‌گونه رشک و خشم او را بر آنه برانگیزد: تورنوس آیا تو تحمل می‌کنی که آن همه کارهای بسیار تباه شود و چوگان فرمانروایی که در گرو و



بایسته‌توست، به داردانیان داده شود و میراث‌خوار او انه شود و اورنگش را به او بسپارد (ویرژیل، ۱۳۹۰: ۲۳۷). چوبدستی پیکوس به کیرینوس بازخوانده می‌شد (همان: ۲۲۸). بنابراین این چوبدستی از شاهان پیشین به پادشاهان پسین به ارث می‌رسید.

مفهوم پادشاه و فرمانروا و قلمرو حکومت در حماسه‌های جهان با گستره‌شاهی در شاهنامه متفاوت است؛ چنانکه در حماسه‌های جهان همچون انه‌اید فرمانروای گروهی از مردمان نیز چوگان‌شاهی در اختیار داشته است: «تارشون خود پیکان و ایلچینی را همراه با تاج و چوگان فرمانروایی به سوی من فرستاده است؛ بر آن است که من درفش‌ها و نشانه‌های پادشاهی را بپذیرم؛ از من می‌خواهد که به اردوگاه بروم و فرماندهی مردم تیرنی را به عهده گیرم» (همان: ۲۷۱).

به دست آوردن چوگان‌شاهی دشمن در نبرد مفهوم پیروزی را در برابر دشمن داشته است (همان: ۲۹۳). در انه‌اید نیز هلنوس پریامی بعد از آنکه اورست پیروس را از پای می‌افکند؛ بر شهرهای یونانی فرمان می‌راند و همسر پیروس اتاسیدی و چوگان‌شاهی‌اش را به چنگ می‌آورد (همان: ۹۹). روشن است که هر پادشاهی چوگان‌شاهی مختص به خود را داشته است.

۳-۱-۳. از لوازم پهلوانان

در ادیسه زمانی که تلماک مردم ایتاک را در میدان شهر گرد می‌آورد؛ چون در میان انجمن جای می‌گیرد؛ پیزنور پیام‌آور، چوبدستی او را قبل از سخنرانی‌اش به دستش می‌دهد. او دو بدبختی خود را در میان انجمن برمی‌شمارد: یکی اینکه او پدر خود را از دست داده است که پیش از این فرمانروای ایتاک بوده است و دیگر خواستگاری که مادر و تلماک را به ستوه آورده‌اند و او خواستار آن است که با کمک آن‌ها از مزاحمت امیرزادگان ایتاک رهایی یابد و بعد از اینکه دل مشغولی‌های خود را با خشم بیان می‌کند؛ با چشمانی پر از اشک چوبدست خود را بر زمین می‌افکند (هومر، ۱۳۷۸: ۳۰-۳۲). سپس مانتور، همنشین اولیس، که در هنگام رهسپاری با کشتی‌های



خود همهٔ خانمان خود را به او می‌سپارد در بین مردم ایتاک چنین می‌گوید: «ای مردم ایتاک، اکنون بشنوید من چه می‌گویم. برای شاهی که چوبدستی شاهی به دست دارد چه سودی هست به نرمی و خوشرویی بگراید و منش دادورزی خود را بنماید؟ بهتر آن است که بیدادگر باشد و کردارش ستمگرانه باشد...» (همان: ۳۸). انه در تقدیم ارمغان‌های بازمانده از شراره‌های تروا به لاتینوس پور خدای فونوس پادشاه لاتیوم، چوگان فرمانروایی پریام را نیز به او می‌دهد (ویژیل، ۱۳۹۰: ۲۳۰).

۳-۱-۴. از لوازم بار

در ادیسه نستور پیر نیز این چوبدستی را ملازم خود داشته است؛ زمانی که نستور از خوابگاه خود بیرون می‌آید؛ بر روی سنگ‌های زدوده با روکش فروزان می‌نشیند؛ نله که در رای‌زنی به فرزانی خدایان بود؛ در آنجا می‌نشست چون اهریمن مرگ او را نزد هادس برده است. «اینک نستور پیر، پشتیبان مردم آخایی بود، که چوبدست خود را بدست گرفته و در آنجا بار می‌داد» (هومر، ۱۳۷۸: ۶۴).

صحنه‌ی دیگری که در سنگ‌نگاشتهٔ عصر هخامنشی تصویر شده است؛ مردی در جامهٔ مادی و دارای ریش - کوتاه مجعد و گوشواره، پایین‌تر از تخت شاهی ایستاده است؛ در حالی که در دست چپ عصایی بلند دارد؛ به دلیل عصای بلندی که در دست دارد بارخواه نیست؛ بلکه رئیس بار و تشریفات دربار است این فرد عصا به دست، کسانی را که اجازهٔ بار می‌یافتند به نزد پادشاه می‌برد (خالقی‌مطلق، ۱۳۸۸: ۱۹۴ و ۱۹۷ و ۱۹۹). باتوجه به تصاویر سنگ‌نگاشته، عصای زرین و بلند پادشاه در دست راست او جای داشته است؛ ولی عصای ساده و در عین حال بلند رئیس تشریفات در دست چپ او گزارش شده است. گفتنی است که این صحنه‌ها با اندک جزئیاتی در ترسیم صحنه‌ی بار اردشیر نیز نقل شده است (همان: ۱۸۹). پس می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که کسانی که وظایفی دارند؛ عصای ساده را به دست می‌گیرند. حاجبانی که هیئت نمایندگی ملل را به پادشاه معرفی می‌کنند نیز چنین عصایی در دست دارند. هنوز هم در بسیاری از کشورها، رئیس تشریفات عصایی به دست می‌گیرد و شاید این نیز



یادگاری از تشریفات دربار هخامنشی است که به نقاط دیگر نیز انتقال یافته است (بهنام، ۱۳۴۶: ۱۸). در مجالس بار و جشن دوره صفوی نیز «ایشیک آقاسی‌باشی» را، که مقام حاجب را در دوره‌های پیشین داشته است، با عصای طلائی و مرصع توصیف کرده‌اند. همچنین «یساولان صحبت» نیز با چوبدستی در تالار مجالس برای اجرای فرمان می‌ایستادند (خالقی مطلق، ۱۳۸۸: ۲۴۱). «توشمال‌باشی»، هم که سرپرستی پختن خوراک را بر عهده داشته است، پس از آنکه غذا را به مجلس می‌آوردند؛ خود به مجلس می‌آمد و چوبدستی بلندی در دست داشت (همان: ۲۴۲). در دوره قاجار نیز «ایشیک آقاسی‌باشی» و «صدراعظم» عصای مرصع در دست داشتند و روبه‌روی شاه می‌ایستادند و مخاطب پادشاه آن‌ها بودند؛ «ایشیک آقاسی‌باشی» همچنان رئیس نظم بار را بر عهده داشت (همان: ۲۴۶).

۵-۱-۳. از لوازم کاهنان و قاضیان

در ایلیداد، کریزس، کاهن معبد آپولون، پروردگار شعر و هنرهای زیبا و کمانداری و پزشکی و خدای آفتاب و حامی غیبگویان، در حالی که عصای زرین آپولون کماندار را با ریسمان‌های خدایی به دست داشت؛ برای بازخریدن اسارت دخترش به نزد آگاممنون می‌رود (هومر، ۱۳۸۷: ۳۸-۳۹ و ۴۹). عصای زرین با ریسمان‌های منسوب به آپولون علامت کاهنی کریزس بوده است؛ مشهود است که افراد با نفوذ معنوی این نشانه خاص را در اختیار داشتند و با این ابزار از دیگران مستثنی می‌شدند و حمایت خدایان شامل حالشان می‌شد. در انه‌اید نیز نوتوس، کاهنی تروایی است که نگاهبان پالادیوم را بر عهده داشته است؛ او تازیانه‌ای دارد که آب‌های تند و دمان را با آن می‌نوازد و پالینور را در طول سه شب طوفانی بر گستره دریا می‌غلتاند تا اینکه در چهارمین روز بر روی موجی ایتالیا را می‌بیند و خود را به خشکی می‌رساند (ویرژیل، ۱۳۹۰: ۱۹۷). هومر در ایلیداد، منلاس را بعد از وصف مسابقه گردونه‌رانی، سرکرده‌ای ماننده یکی از خدایان معرفی می‌کند؛ یکی از پیکان او چوبدستی‌اش را قبل از سخنرانی به او می‌دهد و او با آنتیلوک می‌گوید که می‌تواند در این گفتگو دآوری کند و دادگری او در این گفتگو به حدی خواهد بود که هیچ‌کس از مردم آخایی او را سرزنش نخواهند کرد. سپس از او می‌خواهد که سوگند یاد کند که برای



شکست دادن او حيله به کار نبرده است (هومر، ۱۳۸۷: ۴۹۲). بر روی سپری هم که هفائستوس برای آخیلوس می‌سازد؛ دو شهر باشکوه را نمایش می‌دهد که در یکی از آن‌ها جشن زناشویی و بزم‌های شاهانه است. در همان شهر مردم در میدان همگانی جمع شدند. در آنجا در داوری گفتگوی بسیاری است و دو مرد با سر و صدای زیاد برای دادن خون‌بها آماده هستند؛ یکی از آن‌ها سوگند می‌خورد که تمامی تن خواه را داده است و دیگری سوگند یاد می‌کند که کمترین بخشی به او نرسیده است. هر دو برای سخن خود گواه می‌آورند و مردم نیز با بانگ و فریاد به یاری آن‌ها دو گروه شده‌اند. پیکان، مردم را آرام می‌کنند. پیرانی که بر سنگ‌های فروزان نشسته‌اند؛ انجمنی فراهم کرده‌اند. هر یک از آن‌ها پیش از سخن گفتن، از دست پیکی که با بانگش هوا را می‌شکافد، چوبدستی می‌گیرد و با آن چوبدستی برمی‌خیزد و یکی پس از دیگری رأی می‌دهند. در میان آن‌ها دو تالان زر، بهای رأی است که بیش از همه دادگری در آن باشد (همان: ۴۰۶-۴۰۷).

در ادیسه نیز اولیس در جهان زیرین با مینوس، پسر نامبردار زئوس، ملاقات می‌کند که عصایی زرین در دست داشت و در میان مردگان دادورزی می‌کرد؛ مینوس از کسانی که در حالت نشسته یا ایستاده بودند در جایگاه هادس رأی می‌خواست (همان، ۱۳۷۸: ۱۹۳).

در دوره‌ی صفوی در مراسم اعطای درجۀ صوفی به شاگردان تصوف نیز این ابزار کاربرد داشته است؛ چنانچه این افراد در جلوی تالار جمع می‌شدند تا در زمانی مناسب آن‌ها را به نزد پادشاه می‌آوردند. سپس آن‌ها بر روی شکم بر روی زمین می‌خوابیدند و بعد از اینکه «یساول‌باشی» با چوبدست بلند خود سه ضربه بر نشیمن آن‌ها می‌زد، بلند می‌شدند و چوب را می‌بوسیدند. سپس تاج یا کلاه دوازده ترک صوفیان را بر سر می‌گذاشتند و خنجر می‌بستند و می‌رفتند (خالقی مطلق، ۱۳۸۸: ۲۴۴).

در گرشاسب‌نامه هم زمانی که گرشاسب، برهمن رومی را دیدار می‌کند؛ عصا به دست دارد. گرشاسب درباره‌

اسرار جهان با او به گفتگو می‌پردازد:



برهمن یکی پیر خمیده پشت برآمد زکازه عصایی به مشت

(اسدی، ۱۳۵۴: ۳۱۲)

عصا به دستی برهمن با کهولت سن او ارتباط دارد و نشان از کمال و پختگی فکری او است؛ ولی از منظر اسطوره‌های نیز می‌توان آن را کهن‌الگویی از ایزدان و دیرینه‌الگوها دانست و نماد خدایی و الهگی تفسیر کرد. در شاهنامه نیز عصا نمودی از کهنسالی و گذر عمر است:

به جای عنانم عصا داد سال پراگنده شد و برگشت حال

(فردوسی، ۱۳۶۹، ۲: ۳۷۹)

این بحث در متون عرفانی نیز مصادیق زیادی دارد به طوری که یکی از لوازم پرکاربرد پیران طریقت در تذکره‌های عرفانی عصا است (میهنی، ۱۳۶۶: ۳۸۲)؛ (ابن بزاز، ۱۳۷۶: ۷۰۰).

۳-۱-۶. از لوازم دروازه‌دار مرگ و پیشگویان

نکته‌حایز اهمیت دیگر در حماسه‌های ملل، ارتباط عصا یا چوبدستی با جهان مردگان است؛ زمانی که ژوپیترا، فرزندش مرکور، را به مأموریتی می‌فرستد؛ او ابتدا بر صندلی متحرک خود سوار می‌شود و سپس چوبدستش را برمی‌دارد؛ با این چوبدست او از اعماق اورکوس، روان‌های مردگان را، که رنگ به چهره ندارند، به بیرون می‌خواند و روان‌های دیگر را به تارتار غم‌انگیز راهنمایی می‌کند؛ با این چوبدستی او خواب را از چشم‌ها می‌زداید و چشمانی را که به مرگ بسته شده است، از هم باز می‌کند و با چوبدستی‌اش باد را برمی‌انگیزد و در هوای آشفته از ابرهای انبوه شناور می‌شود (ویرژیل، ۱۳۹۰: ۱۲۷-۱۲۸). در ادیسه نیز اولیس در جهان زیرین و سرزمین مردگان با تیرزیاس پیشگوی دیدار می‌کند؛ تیرزیاس کور آسمانی‌نژادی از اهالی شهر تب است که چوبدست زرین در دست دارد و پرسفون، دختر زئوس، پس از مرگ او، روشن‌بینی را بهره‌اش کرده است (هومر، ۱۳۷۸: ۱۷۲ و ۱۷۸). به این صورت تیرزیاس آینده‌اولیس را برای او پیش‌بینی می‌کند. همچنین در ادیسه سیرسه به اولیس می‌گوید که هرمس یا



آگریفونت که چوبدست زرین در دست دارد؛ همیشه آمدن تو را به این سرزمین پیشگویی می‌کرد (همان: ۱۶۷). این چوبدستی به اندازه‌ای برای پیشگو اهمیت دارد که «بدون یک چوبدست پیشگویی، پیشگو نمی‌تواند دایره‌ی را بر روی زمین بکشد تا خود را محصور کند و ارواح را احضار کند» (شوالیه و گربران، ۱۳۸۲، ۲: ۵۳۶).

۱-۳. از ابزار سوگند یاد کردن

یکی از مواردی که سوگند یاد می‌شود؛ زمانی است که ایدئوس، پیکی از فرستادگان زئوس و آدمیان، به سوی بازماندگان آتره می‌رود و پیشنهاد پاریس مبنی بر اینکه او همه دارایی‌هایی خود همراه با آنچه که با کشتی‌های خود از تروا آورده است، به شما خواهد داد؛ اما از پس دادن همسر منلاس (هلن) سرباز می‌زند. آیا رضا می‌دهید که هیاهوی جنگ را فرونشانید تا کشتگان را در گور کنند و سپس به جنگ پردازیم؟ دیومد دلیر در میان همه مردم انجمن، اظهار امیدواری می‌کند که هیچ کس خزانه‌های پاریس و هلن را نگیرد. همه سران او را ستایش می‌کنند و آگاممنون به پیک می‌گوید که پاسخ مردم آخایی را از زبانشان شنیدی و رأی مردم با احساس من یکی است؛ اما من آنها را باز نمی‌دارم تا کشتگان را به گور کنند. این سرفرازی را از کسانی که به سرزمین مردگان رهسپار شده‌اند و دیگر پرتو روز را مشاهده نمی‌کنند؛ دریغ نکنیم و اخگری برای آرام بخشیدن به روانشان برفرزیم. ای زئوس، ای شوی‌هرا که در آسمان‌ها می‌گری؛ گواه سوگند ما باش. در همان لحظه چوبدستی خود را به سمت آسمان افراشت (هومر، ۱۳۸۷: ۱۷۷-۱۷۸). دولون، زاده اومدوس پیام‌آور آسمانی، در مقابل هکتور بیان می‌کند که جرأت این را دارد که نزد کشتی‌ها و لشکرگاه مردم آخایی برود و از دشمن خبر بیاورد؛ ولی ای هکتور باید چوبدستی خود را برافرازی و سوگند یاد کنی که گردونه‌ی فروزان و تکاورانی که پسر آسمانی‌نژاد پله را می‌برند به من دهی. هکتور چوبدست خود را برافراخت و این‌گونه سوگند یاد می‌کند: من زئوس را که در آسمان‌ها می‌گرد؛ گواه می‌گیرم که از بین مردم تروا هیچ کسی جز تو این تکاوران را با خود نبرد و تو خداوندگار و صاحب سرفراز آن‌ها خواهی بود (همان: ۲۳۱).



چوبدستی آخیلوس نیز به نوع خود منحصر به فرد است؛ این چوبدستی مقدس بوده است و بر آن قسم یاد می‌کنند. آخیلوس در مقابل خیره‌سری‌های آگامنون به چوبدستی که در دست دارد؛ سوگند بزرگ یاد می‌کند و این‌گونه وصف می‌کند: چوبدستی‌ای که چوب آن از درختی که در کوهستان از آن بریده شده؛ جداست و با آهن، شاخ و برگ و پوستش تراشیده شده است و هرگز نخواهد رویید و گل نخواهد داد و اکنون در دست داوران مردم آخایی است که داد می‌ورزند و به نام زئوس آن را پاس می‌دارند. آخیلوس سوگند می‌خورد که روز فرا می‌رسد که مردم آخایی در دل بر آخیلوس افسوس و دریغ خواهند داشت و از آن لحظه با تمام ناکامی‌هایت دیگر نمی‌توانی در هیچ کاری به آنان سودی برسانی. او بعد از اتمام سخنانش چوبدستی خود را که میخ‌های زرین بر آن فرو رفته بود به زمین انداخت و نشست (همان: ۴۵). سوگند یاد کردن به چوبدستی مخصوص قاضیان بوده است. هفائستوس بر روی قسمتی از سپری که برای آخیلوس می‌سازد؛ سرزمینی را نمایش می‌دهد که پادشاه آن چوبدست خود را در دست نگاه داشته است (همان: ۴۰۷).

۸-۱-۳. از لوازم مردمان عادی و جنگاوران

در حماسه‌های ملی ایران از جمله در جهانگیرنامه از نوعی چوبدستی به عنوان سلاح جنگی سخن به میان آمده است:

که‌هار که‌هانی در آمد به جنگ یکی چوبدستی گرفته بچنگ
ستونی باهن گرفته سرش به مسمار پرچین شده پیکرش

(مادح، ۱۳۸۰: ۲۵۳)

پهلوان سقلابی، که‌هار، در نبرد با گیو از این سلاح استفاده می‌کند:

ز کینه بر آورد آن چوبدست که تا بر تن گیو آرد شکست

(همان: ۲۵۴)



در موردی دیگر در این کتاب، غواص دیو، تیر کشتی را به عنوان چوبدستی نبرد به کار می‌برد:

یکی تیر کشتی گرفته به دست
 که از ضرب آن کوه می‌گشت پست ...
 که آن چوب بر فرق رستم زند
 تهمتن بنگذاشت کو دم زند
 یکی پشت تیغش بزد بر درخت
 که از ضرب آن چوب شد لخت لخت
 چو بشکست آن دیو را چوبدست
 تهمتن سر ره بدو تنگ بست

(همان: ۲۷)

ویژگی‌ها نیز در آن‌ها از یک نوع چوبدستی ویژه میدان کارزار نام برده است: «مردان آونتینوس به ژوپین‌هایی که در دست دارند و به چوبدست‌هایی جان‌شکار، بلند و آهنین سر زیناوندند» (ویژگی‌ها، ۱۳۹۰: ۲۴۵). در مواقعی نیز چوبدستی شبانی شخصی به نام اورنیتوس شکارگر، به عنوان جنگ ابزار نبرد استفاده می‌شود (همان: ۳۷۵). زنان در مرگ کامیل به جای آهن با چوبدست‌هایی از چوب سخت بلوط و تیرهای چنگ‌دار سخت شده در آتش برای پاسداری از باروها و راندن دشمن می‌شتابند (همان: ۳۸۲).

نتیجه‌گیری

ابزار اسطوره‌ای عصا و کارکرد آن در متون حماسی ملی و جهان نقطه اشتراک و افتراق متعددی دارد؛ در متون حماسی جهان، همچون ایللیاد، ادیسه، انه‌اید و امثال اینها، عصا یا چوبدستی شاهی بیش از دیگر ابزارهای شاهی حایز اهمیت است و از این ابزار در انه‌اید با عنوان «چوگان شاهی» یاد شده است. این چوبدستی جزو لوازم خدایان و شاهان بوده است که اعمال خارق‌عادت و جادویی با آن انجام می‌دادند. عصا و چوبدستی‌های خدایان دارای قدرت و نیروی جادویی است و سبب استحاله و مسخ می‌شود. در این میان عصای پادشاهان نیز نماد فرمانروایی و قدرت است و به صورت موروثی از خدایان به آن‌ها می‌رسد؛ چنانکه هم‌سو با حماسه‌های جهان، در متون زرتشتی همچون ونیددا نیز شواهدی دارد. علاوه بر عصای شهریاری از لوازم پهلوانان، قاضیان، کاهنان، پیشگویان و در مواقعی هم به



عنوان سلاح و عصای شبانان مطرح شده است. همچنین این ابزار در مراسم بار و سوگند نیز کارکرد بنیادین و اسطوره‌ای دارد.





منابع

- آیدنلو، سجاد (۱۳۸۵). «ارتباط اسطوره و حماسه بر پایه شاهنامه و منابع ایرانی»، *مجله مطالعات ایرانی مرکز تحقیقات فرهنگ و زبان‌های ایرانی دانشگاه شهید باهنر کرمان*، سال ۵، شماره ۱۰، صص ۱-۳۱.
- ابن یزاز، درویش توکلی بن اسمعیل (۱۳۷۶). *صفوة الصفا*، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، چاپ دوم، تبریز: زریاب.
- اسدی، ابونصر علی بن احمد (۱۳۵۴). *گرشاسب‌نامه*، به اهتمام حبیب یغمایی، چاپ دوم، تهران: طهوری.
- بهار، مهرداد (۱۳۷۴). *جستاری چند در فرهنگ ایران*، چاپ دوم، تهران: فکر روز.
- بهار، مهرداد (۱۳۹۱). *پژوهشی در اساطیر ایران*، ویراستاری کتایون مزداپور، چاپ نهم، تهران: آگاه.
- بهنام، عیسی (۱۳۴۶). بررسی یکی از نقوش تخت جمشید (داریوش شاه چگونه بار می‌داده است)، *هنر و مردم*، دوره ۶، شماره ۶۴، صص ۱۶-۱۹.
- حیدری، علی و همکاران (۱۳۹۷). «بررسی جایگاه و نقش عصا در اساطیر و ادیان»، *فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*، سال ۱۴، شماره ۵۳، صص ۱۵۵-۱۸۶.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۸). *گل رنجهای کهن* (برگزیده مقالات درباره شاهنامه فردوسی)، به کوشش علی دهباشی، چاپ اول، تهران: نشر ثالث.
- ساندرز، ن. ک (۱۳۷۳). *بهشت و دوزخ در اساطیر بین‌النهرین*، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور، چاپ اول، تهران: فکر روز.
- شایگان، داریوش (۱۳۸۹). *ادبان و مکتبهای فلسفی هند*، جلد اول، چاپ هفتم، تهران: امیرکبیر.
- شوالیه، ژان؛ گربان آلن (۱۳۸۲). *فرهنگ نمادها*، ج ۳ و ۲. ترجمه و تحقیق سودابه فضایی. چاپ دوم. تهران: جیحون.



صفا، ذبیح‌الله (۱۳۳۳). حماسه‌سرایی در ایران، تهران: امیرکبیر.

طریحی، فخرالدین (۱۳۶۷). مجمع‌البحرین، ج ۴، تحقیق سیداحمد حسینی، چاپ دوم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

غلامپور دهکی، سکینه و علی‌محمد پشت‌دار (۱۳۹۴). «بررسی تطبیقی کارکردهای پیشگویی در حماسه‌های بزرگ

جهان (شاهنامه، ایلید، ادیسه)»، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، سال ۱۱،

شماره ۴۱، صص ۲۵۱-۲۸۱.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۶). طبع انتقادی شاهنامه فردوسی، به کوشش جلال خالقی مطلق، زیر نظر احسان یار

شاطر، دفتر اول، نیویورک: بنیاد میراث ایران با همکاری انتشارات مزدا.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۹). طبع انتقادی شاهنامه فردوسی، به کوشش جلال خالقی مطلق، زیر نظر احسان یار

شاطر، دفتر دوم، کالیفرنیا، ایالات متحده آمریکا: بنیاد میراث ایران با همکاری انتشارات مزدا.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۳). طبع انتقادی شاهنامه فردوسی، به کوشش جلال خالقی مطلق، زیر نظر احسان یار

شاطر، دفتر چهارم، کالیفرنیا، ایالات متحده آمریکا: بنیاد میراث ایران.

کاوایانی پویا، حمید و امیره امیری زرنند (۱۳۹۷). «عصا و جایگاه نمادین آن در فرهنگ‌ها و باورهای باستانی»،

نشریه ادبیات تطبیقی دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال ۱۰، شماره ۱۹، صص ۱۸۲-۲۰۲.

گیلگمش (۱۳۸۲). به کوشش داوود منشی‌زاده، چاپ اول، تهران: اختران.

میهنی، محمد بن منور (۱۳۶۶). اسرار التوحید فی مقامات‌الشیخ ابی سعید، مقدمه و تصحیح و تعلیق محمدرضا

شفیعی کدکنی، چاپ اول، تهران: آگاه.

ویژیل (۱۳۹۰). انه‌اید، ترجمه میرجلال‌الدین کزازی، چاپ هفتم، تهران: نشر مرکز.

هومر (۱۳۷۸). ادیسه، ترجمه سعید نفیسی، چاپ اول، تهران: بهزاد.

هومر (۱۳۸۷). ایلید، ترجمه سعید نفیسی، چاپ اول، تهران: زوار.



The mythical function of the staff in national and world epics

Ramin Moharrami¹ Soraya Karimi²

Abstract

Epic texts are the literary record of nations and the mythical thought of people of different lands, which is called the "collective unconscious conscience" of the nation in Jung's interpretation. In addition to their main function, some mythological tools in epic texts have features beyond their natural nature. In this research, the mythical function of the scepter in the epic texts of Iran and the world is investigated and analyzed by descriptive-analytical method. The results of this research show that the scepter does not play a role in the national epic texts as one of the necessary accessories of the kingdom, while in the paintings of the ancient kings of Iran; it is considered a symbol of their power and legitimacy. Unlike the national epics in the epic texts of the nations of the world, the royal scepter is one of the symbolic tools of gods and goddesses, kings, warriors, judges, and priests, and it has a fundamental and mythological function in the ceremony of oaths and oaths. In the epics, the wand has magical properties and the goddesses used the wand to transform their faces and bodies. The property of invigorating, preventing battle, helping to win the battle, showing strength and maturity are other cases of the use of canes in the national epics of Iran and the world.

Keywords: myth, staff, national epics, world epics.

¹. Professor of persian language and literature, Faculty of Literature and Humanities, university of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran. (Corresponding Author) // oharami@uma.ac.ir

². Graduated of persian language and literature, Faculty of Literature and Humanities, university of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran.//sorayakarimi087@gmail.com